

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یادداشت:

تشریف آوری آقای "صبور" مبارز و نویسنده متعهد کشور را به پورتال "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" خیرمقدم گفته، امید داریم این نوشته سرآغازی باشد از یک همکاری ممتد در دراز مدت.

موفق و کامگار باشید

از طرف اداره پورتال AA-AA

محمد یاسین صبور

۳۰.۰۵.۰۹

داوود خان فقط یک دکتاتور سرتمبه بود و بس!

سلام و احترامات فراوان نثار شما. چند بار در صفحه اول سایت شما «افتضاح سیستمی» را ملاحظه کردم بدون اینکه بر آن دقت کنم. اخیراً آن کلمات را شما کلانتر و روشنتر ساخته اید. کنجکاوشدم و کلیک کردم. طوماری از موضوعات گفت و شنود در مورد کسی به نام آقای اعظم «سیستمی» مشاهده کردم که با وجود علاقمندی به دانستن چر او چگونه موضوع ، آنآ می خواستم صرف نظر نمایم و «کارت تحقیقی» خود در سایت شمارا بگذارم به وقتی که بیشتر برای آن وقت داشته باشم. بآنهم کنجاوشده و از پائین فهرست یکی دو مطب را مطالعه نمودم و دریافتم که قضایای این آقای «سیستمی» خیلی درهم و برهم است. بعد از خواندن صفحات «راوا» به سرچ رفتم و با تازه ترین نوشته آقای «سیستمی» با عنوان «وآن گلوله باران...» سرخوردم. جمعاً ۷ صفحه است و حوصله مندی زیادکارنداشت. به خواندن آن آغاز کردم.

از انجائیکه تصمیم ندارم در این مختصر به ارزیابی نوشته بالنسبه حجیم آقای "سیاه سنگ" بپردازم واز دید سیاسی اهمیت چنان تحقیقی را که بی شباهت به یک معجون مرکب نیست ، به بحث گیرم به اجازه ایشان بحث را به صورت مستقیم از تملق های آقای "سیستمی" آغاز می نمایم.

بلی! درست همینگونه «معجون مرکب» است که برای آقای «سیستمی» حیثیت «اکسیر» را پیدا مینماید زیرا دقیقاً اهداف و مرام های خودش را منعکس می سازد: پرده افگندن بر سابقه اش با حزب بدنام خلق و پرچم ، ملی جلوه دادن های امروزش با گویا کوبیدن و بدگفتن نظام دست نشاندۀ شوروی ، مرجع با رسوخ نشان دادن خودش به عنوان یک شخصیت علمی (باللقاب ننگین «علمی» اعطاً شده توسط دولت دست نشاندۀ روس) و انتظار تحسین و شادباش از طرف آن عده ای که گول چنین عوامفریبی ها را خواهند خورد.

آقای «سیاه سنگ»! سیستانی هر چرندی بنویسد در قدم اول گله از شماست، چه اگر شما واقعاً می خواستید با شگفتن رازکشتارهای مزدوران بی آرم روس خدمتی به ملت رنجیده ما انجام دهید تا سوگ عزیزان مردم ناتمام باقی نماند، چرا بدنبال تحقیق برچگونگی اعدام و سربه نیست شدن صدها و هزاران فرد بیگناه ملت ما که قربانی مزدوران روس - وطنفروشان خلقی و پرچمی - شدند برنیامدید و با استفاده از چینل های معلوماتی تان با کادرهای خلق و پرچم، برای روشن شدن چرا و چگونه نابودشدن بیگناهان گمنام قلم فرسائی ننمودید؟ شما برای افرادی مثل آقای «سیستانی» آنگونه «چتر» و «پناه»ی را که مذبحخانه می جستند فراهم نمودید که آنهمه «دُرفشانی» های وی را درموردشماکاملاً توجیه می نماید.

حال بپردازیم به آنچه آقای «سیستانی» در مورد داوودخان می گوید. آقای «سیستانی» تلاش نموده است تا با تکیه بر کارتحقیقی آقای «سیاه سنگ» و نقل قول ها (سفیرانزمان رژیم داوود درپاکستان و غیره)، از داوودخان تصویری به دست بدهد که مطابق میل و سلیقه خودش است. آقای «سیستانی» ازملت می خواهند تا از داوودخان «درس شهامت» بیاموزد... آقای «سیستانی» داوودخان را درنترس بودن از «انقلابیون دواشه» (این که اشاره شان به کی یا کیها است فقط خود می دانند) بالاترقرار می دهد... آقای «سیستانی» با نقل قول از داوودخان درآخرین دقایق عمرش: «به جز خدا، هرگز به کمونستان تسلیم نمی شوم»، به سوی هم پیمانان موجود یا بالقوه اسلامی خود هم چشمک می زند تا هم دل آنها را به دست آورده باشد و هم با چنین عوامفریبی، سالها زد و بند خود با «کمونستان» را ماستمالی نماید. درضمن، وی با تفسیرنمودن جمله مذهبی داوود، تعبیرات خودساخته درس وطنپرستی \ اعتقادمذهبی\ تسلیم ناپذیری دربرابردشمن را باهم خلط می کند تا هر «دردش» را «دوا» باشد. آقای «سیستانی» آنقدردر «داوودپرستی» خود اغراق به خرج می دهد که خودسرانه ادعا می نماید «می توان گفت که داوودخان نخستین شهید سربه کف افغان است که تا لحظه مرگ حاضرنشده سرتسلیم به دشمنان خود فروآورد...» آقای «سیستانی» درزمانی که شما خود درآغوش دولت مزدورباکمال راحتی و «بیطرفی» به کلکسیون «القاب علمی» مدهوش بودید، صدها فرزند تسلیم ناپذیر، باشهامت و وطنپرست ملت، شکنجه های فاشیستی هم پیمانان قبلی داوودخان و هم پیمانان آنزمان شما (خلقى ها و پرچمى ها) را تاآخرین نفس حیات پرغرور و حماسه آفرین شان پذیراشده و مرگ باشرافت را برننگ تسلیم به دشمن خارجی و جواسیس داخلی آنها ترجیح می دادند. این شما هستید که با تجسم خود درموقف داوود خان، به چنین اعتقادی صرفاً در مورد داوود خان می رسید.

دراین جای شکی نیست که داوودخان با استقامت تا آخرین لحظه حیات در برابرگستاخی و نمک حرامی همدستان دیروزی خود مقاومت کرد ولی نباید فراموش نمود که داوودخان به سبب لجاجت و سرتمبگیش ازدهه ها قبل ازآن نزد عوام مشهوربود. اگر داوودخان آنچنانی که شما آرزو دارید وی را معرفی دارید، یک شخصیت دوراندیش، با تأمل و سیاستمدار ورزیده می بود، هیچگاهی ملک و ملت را اینچنین به تباهی نمی کشید. کدام زعیم با عقل سلیم بعد ازدهه ها زد و بند با یک ابرقدرت تا دندان مسلح دنیا و راه دادن آگاهانه جواسیس آن درتار و پود دستگاههای لشکری و کشوری، با طمطراق بیکبارگی «شیگرس» نموده و خود را در آغوش رقبای سرسخت آن ابرقدرت یعنی یک ابرقدرت جهانخواردیگر و متحدین آن انداخته است؟ داوودخان درضدیت روابط خانوادگی و میراث سلطنت با خانواده ظاهرخان، ازسالها مصروف نقب زدن سلطنت ظاهرخان بود؛ ودرذهن بیمارخود پرورانده بود که با «استعمال» ابرقدرت شوروی (بوسیله پرچمپها و پادوی ببرک)، یکبار که به قدرت دولتی دست یافت، آنگاه روس را «رخصت» خواهد کرد درحالیکه این فرد جنون زده خود به غیرازملعبه ای در دست یک ابرقدرت چیزی بیش نبود و توسط عمال آن ابرقدرت «رخصت» گردید.

از طرف دیگر، اگر داوودخان واقعاً یک فرد مسؤول و دراک می بود نباید می گذاشت که جواسیس معلوم الحال و خطرناک شوروری (ببرک، تره کی و حفیظ الله امین) جان به سلامت برده و نتنها قبرخوداو و خانواده اش بلکه قبرمجموع ملت بیچاره و ستمدیده مارابکنند. اما پرواضح است که نکته مهم را اصلاً آقای «سیستانی» یادآور نمی شوند؛ و آن ارتباط دیرینه و فوق العاده داوودخان با ببرک «کارمل» بود که آن جاسوس *دبل ایجنت* هم پرورده دربار و هم پرورده کی.جی.بی. بود و سالها میان داوودخان و هم پیمانان روسی خود در رفت و آمد بود. چرا آقای «سیستانی» از این دوستی بی شائبه داوودخان تا پای جان مسلمان با یک «کمونسیت» شناخته شده لب از لب نمی گشاید؟ به نظر من، در آن لحظه ای که درمورد سرنوشت سران خلق و پرچم باید تصمیم گرفته می شد، وزیر داخله، قدیر «نورستانی» - با تمام نفرتی که مردم از وی داشتند - به مراتب نسبت به داوودخان، دراک، فهیم، ملی و وطنپرست بود. ولی آقای «سیستانی» به یکبارگی چنان مبهوت داوودخان شده که هر قدر کوشش می کند نا بر «نه کرسی فلک» باز هم اضافه کند، موفق نمی شود و قادر نیست تا «بوسه بر رکاب قزل ارسلان» زند. وی داوودخان را همردیف... شاه امان الله قرار می دهد. اینکه ریشه های قومی و خانوادگی بین شان موجود بوده و یا اینکه داوود خود را از نگاه افق نظر به شاه امان الله نزدیک نشان می داد، مسأله جداگانه است ولی شاه امان الله هرگز در سایه هندبرتانوی و به کمک جواسیس آن به قدرت نرسید بلکه ثمره یک پروسه ملی، روشنفکری و مترقی بود که برخلاف داوودخان، غرور ملی رابه بهترین و شکوهمندترین شکل آن تمثیل می نمود. امان الله خان استقلال سیاسی افغانستان را به دست آورد در حالیکه داوودخان موجب باخت آن شد. **پس آقای «سیستانی» چطور ممکن است داوودخان را همپایه و همردیف شاه امان الله دانست؟ کمی شرم از ملت بدخواهد بود!**

هنوز نسلی که در زیر اختناق فاشیستی داوود به سر برده اکثراً زنده اند. شخصاً من از آن لحظه که داوود با گام های سنگین در تالار رادیو افغانستان وارد شد و اولین سخنرانی خود را در سرگه ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ انجام داد تا سقوط و خیر اعدامش در چاشتگاه ۸ ثور ۱۳۵۷ همه را دقیقاً به خاطر دارم. آنچه راشما با ذوق زدگی به خورد مردم می دهید، بسیار کم با واقعیت صدق می کند. آنچه درباره روزهای آخر حیات داوود گفته شده (ولو تحقیقات خارق العاده آقای «سیاه سنگ») عاری از هر گونه تضمین بیطرفی است. البته برداشت خود شما از «بیطرفی» همان است که خود در زمان خلق و پرچم داشتید! ما همه دیدیم و با گوشت و پوست خود احساس کردیم که داوود فقط یک دیکتاتور سرتمبه بود که به غیر از خود و آنچه خود قضاوت می کرد، حرف دیگری را نمی پذیرفت. از زمانی که قدرت سلطنتی را غصب کرد تا پنج سالی که حکم راند، همه کارهای وی و همه حرف های وی برای مردم مشکوک و رنگ کاذب «ملی» داشت. نمونه رسوای کذب وی، به راه انداختن انتخابات ریاست جمهوری بود که در آن فقط یک حریف نمایشی داشت (غلام حیدر «رسولی» لوی درستیز)؛ و اکثریت مطلق وکلاً «خریداری» شده بودند. بعد از رأی گیری های مسخره وقتی سرانجام اعلام شد که داوودخان برنده است، وی گویا فوراً آن مقام را نمی پذیرفت و می گفت: «فقط به یک شرط... فقط به یک شرط...» که تا مدتها این جمله مضمون تفنن و تمسخر مردم بود. اینکه او را دشمنان ملی نابود ساختند، بیشتر تصفیة حساب میان اعضای یک باند است تا موضوع ملی.

آقای «سیستانی» متعاقب ذکر شهامت داوودخان فهرست درازی از دستاوردهای او را در آبادانی کشور یادآور شده و بعداً از زنان افغان به خاطر آزادی اجتماعی شان می خواهند مرهون داوودخان باشند؛ و از مجموع ملت می خواهند تا با وی («سیستانی») همناشوند و از امنیتی که در زمان داوودخان حکمفرما بود، به وی «خدایامرزی» بفرستند... آقای «سیستانی»! تمام افراد ملت ما پشتاره پول نداشتند تا امنیت داوودخانی را در دل شب امتحان کنند. این فقط شاید دزدها بوده باشند که به راحتی با پشتاره پول پای پیاده از یک جا به جای دیگر سفر مینمودند... متباقی

ملت دراختناق و خفقان به سر می بردند زیرا آرامش ظاهری را خوب تشخیص نموده بودند که «آرامش قبل از طوفان» بود.

آقای «سیستانی»! باز هم تکرار می کنم که کمی حیا درس و سالی که هستید بروقاری که ندارید خواهدافزود. این چه چرندی است که به مردم شجاع و غیورما پیشکش می کنید؟ «قهرمان ملی»، «قهرمان جهاد»، «اولین شهید جهاد» به داوودخان! مبرهن است که درشرایطی که لقب «قهرمان ملی» به هرکس و ناکس ازطرف قدرت های بیگانه و عناصرضدملی ارزانی شده و برمردم تحمیل می گردد، شما هم برای داوودخان بخت آزمائی می کنید و چون مطمئن هستید که امتعه تان خریدارندارد، فوراً می افزائید: «اما داوودخان، این قهرمان تسلیم ناپذیر، به تبلیغات هیچ کسی احتیاج ندارد». و متعاقب این اعتراف به پیشگاه ملت برای یافتن «نام و لقب در خور شهامت، شخصیت و استقامت» او به تكدی می افتید. شما که وقیحانه به خود حق می دهید تا شخصاً لقب «قهرمان ملی» را به وی به شکل پوست مورتوم اهدا نمائید، به این افتضاح هم اکتفا نکرده می خواهید خوشخدمتی تانرا به بقایای سلطنت و نخستین «جمهوریت» بیشتر نمودارسازید، حاضرید تا صدمین سالگردتولد آن «بزمرد، شاخ زری» را به عنوان یک «سنت ملی» برمردم تحمیل نمائید. درآن لحظه به نانوائی فکر کنید که داوودخان در زمان صدارت خود اورا به اساس روایت مردم به سبب گران فروشی، زنده به تنور انداخته بود تا به مردم زهرچشم نشان بدهد، به مردم صافی فکر کنید که در زمان حکمرانی جبارانه داوود در مشرقی چه به روزگار شان آمد، به خاندان سید کمال فکر کنید که چگونه به خاطر عمل شخص سید کمال قربانی دیو خشم آن سفاک گردیدندوده ها مورد دیگرواز همه مهمترینید که چگونه وطن را درقمارسرتبه گی خیلی ارزان فروخته به نابودی کشانید...